

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۷ سپتمبر ۲۰۲۰

هارون یوسفی

میترسم

من از دیدار طالب در سر بازار میترسم
ز اُنگی سیه و ریشِ اشپش دار می ترسم
من از خمپاره و از مرمی و از دم دم و تق تق
از آن بمبی که دارد تاپه کلدار می ترسم
ز سگ جنگی و ویرانی، دلم گریان و نالان است
من از هاوان گلبدین حکمتیار می ترسم
نه تنها خسته ام از دیدن داس و چکش اکنون
که حتا گاه گاه از اره نجار می ترسم
نه درس است و نه مکتب نی معلم نی کتاب ای وای!
من از آینده نسل بدون کار می ترسم
ببین بی نقشه و طرح و پلان تعمیر می سازند
از این یک شنگه های تابدار «شار» می ترسم
ز بس بردند پشت خر، بم و مرمی و راکت را
همین اکنون ز پالان خر خرکار می ترسم
همه گویند طالب می رسد بار دگر، جانا!
من از تکرارِ ظلم «نادرِ غدار» می ترسم
یکی زن را به قمچین می زند، دیگر به فرق مرد
هم از طالب گریزانم، هم از «اشرار» می ترسم

به هر سو بنگری دزدی و قاچاق است و گاو- زوری
به قرآن که من از این گله چوتار میترسم
به جای دین به «غین» خدمت کند مآلی لندی، حیف!
من از مآلی بی دین و تجاوزکار می ترسم
قطار مرده ها را ساعت شش در خبر بینم
من اکنون هر شب از سرخط این اخبار می ترسم
از آنجایی که بم گرد است و وحشتناک و هیبت ناک
به دست طالبان از قوطی نسوار می ترسم
ز بس بشنیده ام با گوش هایم فرفر مرمی
به تشناب از صدای شرشر ادرار می ترسم
گروگان بس گرفتند این حرامی ها مسافر را
من از عزم سفر در جانب فرخار می ترسم
چنان خون دیده ام با چشم خود در کوچه و بازار
که در فصل بهار از لاله بی خار می ترسم
هارون یوسفی

لندن، 2 سپتامبر 2019